

نویسندگان: علی قدری و مالکوم مک‌میلن*

ترجمه: دکتر امیر محمد حاجی یوسفی**

تقاضای اسرائیل برای نیروی کار فلسطینی:

رویکرد اقتصاد سیاسی

چکیده مقاله:

ما در این مقاله به آزمون این فرضیه اقدام می‌کنیم که اسرائیل وابستگی راهبردی به نیروی کار سرزمینی (در اینجا منظور از Territorial، یا سرزمینی نوار غزه و کرانه باختری رود اردن است. (م)) دارد. همچنین نگاهی به وضعیت وابستگی به نیروی کار مهاجر، هم در سرزمینهای اشغالی و هم در اسرائیل خواهیم داشت و سپس به بررسی تأثیر راهبردی رشد سرمایه اسرائیلی بر آینده این بازار کار می‌پردازیم.

مقدمه

متوسط رشد واقعی اقتصاد اسرائیل در فاصله سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۶۸، رقمی حدود ده درصد است. این توسعه سریع اقتصاد اسرائیل - به ویژه در بخش ساختمان - نیاز به ذخیره‌های گسترده نیروی کار داشت. سرزمینهای اشغالی کرانه باختری و نوار غزه این نیروی کار مورد نیاز را تأمین می‌کرد.^۱ مکانیسم مورد استفاده اسرائیل برای جلب این نیروی کار به نحوی واضح

* دکتر علی قدری استاد فلسطینی‌ال‌اصل دانشگاه و کارشناس اقتصادی سازمان ملل متحد می‌باشد. دکتر مک‌میلن عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه اکستر (Exeter) می‌باشد.

** استادیار دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

۱ - در زمان اوج مهاجرت در فاصله سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۸۷، یک سوم تانسی از نیروی کار در سرزمینهای اشغالی

توسط هیلترمان (Hilterman) توضیح داده شده است:

«اسرائیل از طریق محدود کردن توسعه اقتصادی در سرزمینهای اشغالی، نیروی کار مورد نیاز خود را تأمین و تضمین کرد»^۱.

سیاستهای محدودکننده اسرائیل و افزایش هزینه‌ها موجب تضعیف توان رشد کشاورزی و صنعت در سرزمینهای اشغالی گشت. علاوه بر این، این معضل، زمانی که تأثیرات مداوم ادغام و مهاجرت نیروی کار به اسرائیل موجب افزایش هزینه نیروی کار در سرزمینهای اشغالی می‌شود، دو چندان می‌گردد. واضح است که تأثیر کاهش در بخشهای تولیدی بر نیروی کار غیرماهر، به نحوی مربوط به اقداماتی می‌شود که برای مهاجرت صورت گرفته است^۲. در منطقه‌ای که ویژگی عمده‌اش رشد بالای جمعیت و تعداد بسیار زیاد کسانی است که جدیداً وارد بازار کار می‌شوند و دارای توان مالی لازم برای خود اشتغالی نیستند، یافتن شغل بسیار دشوار است. «عاطف کوپرسی» در این رابطه می‌گوید:

«از لحاظ نظری، کارگران فلسطینی می‌توانند در بخشهای اقتصادی سرزمینهای اشغالی مانند صنعت، مشغول به کار شوند. اما صنعت کرانه

کرانه باختری و غزه) در اسرائیل مشغول به کار بودند. یافتن ارقام و آمار دقیق بسیار دشوار است، زیرا بسیاری از کارگران در اداره مبادله نیروی کار ثبت نام نمی‌کنند. کارگرانی که روزانه برای کار مهاجرت می‌کنند، دارای شغل‌های ساده و فیزیکی هستند و عموماً از اقامت در شب در اسرائیل محروم هستند. هرچند چنین تحرکی عبارت از حرکت از مرزهای شناخته شده بین‌المللی است، اما در واقع حرکتی است از یک سرزمین مبدأ که تحت اداره خارجی است به سرزمین مقصد که اداره‌کننده می‌باشد. علاوه بر این، عوامل ریسکی که با مهاجرت همراه است، به همان اندازه عواملی که با موقعیتهای جابجایی دائمی همراه هستند - به ویژه در زمانهای هرج و مرج سیاسی - دارای اهمیت می‌باشند. اصطلاح «نیروی کار نوسانی» (oscillating labour) برای این مورد استفاده شده تا تفاوت آن با مواردی که نیروی کار از اطراف شهر به شهر بزرگ مهاجرت می‌کند، مثلاً مهاجرت از بانوسستانهای آفریقای جنوبی، شناخته شود. نگاه کنید به شماره‌های متعدد:

The Statistical Abstract of Israel, Central Bureau of Statistics, Jerusalem.

1. J. Hiltermann, Merip Report, October 1985, p.17.

۲. سهم محصولات کشاورزی در کل محصولات در مقطع زمانی اشغال به میزان پنجاه درصد کاهش یافته است. سهم صنعت در کل تولید از هشت درصد در سال ۱۹۷۴ به هفت درصد در سال ۱۹۸۷ کاهش یافت. نگاه کنید به شماره‌های متعدد:

Statistical Abstract of Israel



باختری و غزه یا راکد بوده و یا اینکه تنزل داشته است. علت عمده این امر، محدودیتهای اخذ مجوز، بسیج سرمایه و بازار است. این امر همچنین به تاثیر اموری مانند افزایش در هزینه نیروی کار و رقابت از جانب محصولات اسرائیلی که تحت حمایت کمک دولت هستند، ارتباط دارد. بنابراین، بیشتر صنایع در سرزمینهای اشغالی، صنایع کوچک و محدود هستند.^۱

رفت و برگشت (مهاجرت) برای کار به درون اسرائیل، موجب شد تا در شرایط زندگی مردم کرانه باختری و غزه نسبت به سالهای اولیه بعد از جنگ شش روزه، بهبودی حاصل شود. اما افزایش دایمی سطح ادغام نیروی کار فلسطینی در اسرائیل، تنزل دایمی بخش کشاورزی معیشتی و شروع دوران رکودی - تورمی اسرائیل در بعد از سال ۱۹۷۴، به طور کلی باعث شد تا سطح زندگی در سرزمینهای اشغالی ثابت باقی بماند، یا حتی وخیم تر گردد.

شاخص قیمت مصرف کننده در سرزمینهای اشغالی در مقایسه با اسرائیل بالاتر است. برای نمونه، متوسط دستمزد در کرانه باختری، پایین تر از نصف متوسط دستمزد در اسرائیل است. میزان ادغام به حدی است که حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد واردات کرانه باختری از اسرائیل صورت می گیرد. بر فرض که بقیه چیزها ثابت باشند، با توجه به دستمزد نسبتاً پایین در سرزمینهای اشغالی و ادغام اقتصادی به میزان زیاد، واقعیت وخیم شدن نسبی سطح زندگی در سرزمینهای اشغالی مثل روز روشن است.^۲ به ویژه، میزان مصادره اراضی، عامل عمده افول اقتصاد وابسته به کشاورزی سرزمینهای اشغالی است. مطابق نظر اچ. کابوچی (H. Kabouji) (اسقف اعظم کلیسای کاتولیک در بیت المقدس)، «به فرض تحقق خودمختاری فلسطینی در کرانه باختری، این خودمختاری فقط بر یک چهارم منطقه کرانه باختری قبل از جنگ ۱۹۶۷ خواهد بود».^۳

بنابراین، رشد یا عدم رشد اقتصاد سرزمینهای اشغالی ارتباط تنگاتنگ با سیاستها و اعمال

1. A. Kubursi, "Jobs, education and development", in G.Abed(ed.), *The Palestinian Economy* (London: Routledge, 1988), pp. 223 - 224.

2. A. Mansour, *Palestine: une Economie de Resistance en Cisjordanie et a Gaza*, (Paris: Armattan, 1983).

3. H. Kabouji, speaking at the Jerusalem Conference, Abu Dhabi, United Arab Emirates, 14 January 1996.

دولت اسرائیل دارد. به عنوان مثال، رشد GDP در کرانه باختری به چرخه هر دو سال یک بار کشت و پرورش زیتون بستگی دارد. سهم کشت زیتون در GDP رقمی حدود ۸ درصد، یعنی بالاتر از سهم صنعت است. در واقع، بقای بخشی از صنعت احتمالاً به علت فشارهای بخش کشت زیتون است. علیرغم کاهش سودآوری زیتون، کشاورزان به کاشت درختان زیتون در سرزمینهایی پرداختند که قبلاً مورد استفاده نبودند و به عنوان چراگاه حیوانات استفاده می شدند تا بتوانند از این طریق محافظی در مقابل مصادره زمینها داشته باشند.

طی سالیان اشغال، منطقه باغهای زیتون، رشد ۳۰۰ درصدی داشته است. هرچند منطقه‌ای که در آن زیتون به دست می‌آید، شامل هفتاد و پنج درصد کل درختان میوه در این سرزمین است، اما فقط ۲۷ درصد کل محصول میوه را شامل می‌گردد. بر اساس مطالعه‌ای که توسط آنکتاد (کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل) صورت گرفته، «پویایی اقتصادی این بخش (زیتون)» به قدری کاهش یافته که باعث شده در منظر اکثر کشاورزان از اولویت دوم برخوردار شود، هرچند زیتون هنوز در سطح اقتصاد ملی، حائز اهمیت است.^۱

با توجه به پدیده مهاجرت نیروی کار فلسطینی، این امر می‌تواند به عنوان امری در تنظیم بخشهای مهاجر پذیر بازار کار اسرائیل به کار رود (و به کار خواهد رفت).

در حالی که اسرائیل جریان این نیروی کار را به درون بازار خود درجه‌بندی و تنظیم می‌کند، همچنین می‌تواند نرخ بیکاری خود و حتی تا حدودی نرخهای دستمزد در یک بخش خاص مهاجر پذیر را افزایش یا کاهش دهد. اسرائیل با انجام چنین کاری می‌تواند این تنظیم را به عنوان ابزار اقتصادی به شکلی ضمنی به توانایی دولت اضافه نماید. اما اهمیت این نیروی کار مهاجر برای دولت اسرائیل عمدتاً به علت ظرفیت سیاسی آن است.

در زمانهای گوناگون، اسرائیل کارگر مهاجر فلسطینی را به درون کشور راه نداده است و باعث شده تا نرخ بیکاری در سرزمین‌های اشغالی به مرز پنجاه درصد برسد، که این امر به نوبه خود باعث فشارهای داخلی به رهبران فلسطینی شده است.^۲

1. UNCTAD, The Agricultural Sector of the West Bank and Gaza Strip, United Nations Conference on Trade and Development, Geneva, 12 October 1993.

۲ آژانسهای سازمان ملل در منطقه، آژانس کار و استراحت سازمان ملل (UNRWA) و کمیسیون اقتصادی و

ما در این مقاله به بررسی تأثیرات راهبردی وابستگی رو به رشد اسرائیل و سرزمینهای اشغالی به نیروی کار مهاجر، می‌پردازیم. با توجه به حساسیت اقتصاد نسبت به چرخه سیاسی در این منطقه، نمی‌توان این موضوع را بدون اشاره به جنبه اقتصاد سیاسی آن به خوبی درک کرد. برای نیل به این هدف، دلایلی را مطرح می‌نماییم که بر اساس آن‌ها، تقاضای پیوسته برای نیروی کار سرزمینی به عنوان پیامد انباشت سرمایه اسرائیل تفسیر می‌شود.

بررسی مجدد مشکل؛ دیدگاه اقتصاد سیاسی

از زمان بسته شدن مداوم مرز در سال ۱۹۹۳، مشخص شده که سرزمینهای اشغالی نمی‌تواند نیروی کار مهاجر خود را در سطح مزدهای بالاتر داخل اسرائیل، دوباره جذب نماید. بعد از اینکه اسرائیل در اواسط سال ۱۹۹۳ اجازه داد تا نیمی از نیروی کار مهاجر (۶۸ هزار کارگر) برای کار به داخل فلسطین اشغالی بازگردند، نرخ بیکاری حدود ۲۵ درصد بود که از آن زمان تاکنون، در همین سطح باقی مانده است؛ هرچند این نرخ به نسبت تعدادی که اجازه یافتند برای کار به اسرائیل بازگردند، دستخوش تغییر بوده است.^۱ با توجه به عدم وجود فرصتهای اشتغال جایگزین و به سبب قرنطینه اقتصادی اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی، جذب دوباره نیروی کار مهاجر در بازار محلی غیرعملی است.^۲ به این ترتیب، توده نیروی کار مهاجر می‌تواند به عنوان ابزار محوری سیاسی در منازعه اعراب و اسرائیل به کار گرفته شود (و قطعاً به کار گرفته شده است).

طی دوران انتفاضه که در اواخر سال ۱۹۸۷ آغاز شده، افراتیون فلسطینی خواهان یک سری

اجتماعی غرب آسیا (ESCWA) به طور مکرر این نرخ بالای بیکاری و به همراه آن اوضاع اقتصادی وخیم به علت انسداد مرزها را گزارش داده‌اند. نگاه کنید به شماره‌های مختلف:

Al Quds, London, May 1993

1. "Basic changes in the Labour force indicators in the Palestinian Territories during 1995-1997". Labour Force Survey, Palestinian Central Bureau of Statistic, 1997.

۲- شرایط سرزمینهای اشغالی در مقاطع طولانی انسداد مرزها چنین احساسی را در برخی از روزنامه‌نگاران به وجود آورد: «هرگونه ظاهر خوشحالی از سرزمینهای اشغالی به علت فشار نظامی تحمیل شده بر آنها، ناپدید گشت... خبرنگاران و متخصصین فلسطینی پیش‌بینی می‌کنند که نوعی فاجعه اقتصادی که در آن جریان اصلی اجتماعی عبارت از گرسنگی و قتر فرایند خواهد بود، به وجود خواهد آمد.» نگاه کنید به: Al Quds, 31 May 1993

اعتصاب‌های غیرقانونی شدند، اما این اعتصابات، مقطعی و کوتاه مدت بودند^۱. هرچند اسرائیل با جلوگیری از ورود نیروی کار فلسطینی ضرر زیادی متحمل می‌شود، اما توانست این کار را انجام دهد. قبل از سال ۱۹۹۳، نیروی کار مهاجر از سرزمینهای اشغالی، بیش از نصف نیروی کار در بخش ساختمان در اسرائیل را تشکیل می‌داد. هرگونه انسداد مرزهای سرزمینی به معنای اختلال در این بخش بود. کار فصلی در کشاورزی به نحوی بسیار عمده حتی در مقاطع انسداد مرزی کوتاه مدت، صدمه دید:

«انسداد مرزهای سرزمینی موجب میلیونها شیکل (واحد پول اسرائیل مترجم)) خسارت به کشاورزان اسرائیلی شده است... بازندگان عمده عبارتند از: تولیدکنندگان میوه، سبزیجات و گل... خسارت به بازار سبزیجات حدوداً ۱۵ تا ۲۰ میلیون شیکل در روز بوده است. قابل توجه این که عمده محصولات فوق برای صادرات می‌باشد... محصولاتی که با این وجود خیلی دیر وارد بازار شدند، به قیمت‌های ارزان به فروش رفتند. محصولاتی که برای صادرات بودند، نتوانستند به اندازه کافی تأمین شوند... کار مقدماتی لازم برای این کار به علت کمبود نیروی کار کشاورزی به شکل کامل صورت نگرفت^۱.

۱- برای اطمینان از موفقیت این اقدام، کامیونهای متعددی که برای انتقال شکنندگان اعتصاب به داخل اسرائیل استفاده شده بودند، مورد حمله رادیکالها قرار گرفتند. رهبری انضاضه دارای منابعی نبود که بتواند اعتصاب را برای مدتی طولانی تداوم بخشد. دلایل عمده برای این کار را می‌توان در سه بخش خلاصه کرد:

الف- رهبری فلسطینی کنترلی بر صندوق مالیات انباشته شده‌ای که کارگران مهاجر در اسرائیل در آن سهم داشتند، نداشت؛

ب- رهبری فلسطینی دارای یک مکانیسم حمایت مالی جایگزین برای کارگران مهاجر نبود. منابع فلسطینی عمدتاً به سمت خدمت‌رسانی به تأسیسات ملی موجود هدایت شده بودند و در نتیجه نمی‌توانستند در ایجاد یا تقویت صندوقهای حمایت از کارگران مهاجر نقش داشته باشند؛

ج- محدودیتهای موجود بر سازماندهی مستقل کارگران مهاجر فلسطینی، چشم‌اندازهای استقلال ملی را کاهش داد. اسرائیل به نحوی هماهنگ که کارگران مهاجری که ثبت نام نکرده‌اند اجازه ورود می‌داد، شاید تا اندازه‌ای به این علت که نمی‌خواست چنین توده عظیم کارگری خود را سازماندهی نماید. اما دلیل اصلی برای استخدام کارگران مهاجر فلسطینی، ارزان بودن نسبی آنهاست.

این امور باعث کاهش قدرت رهبری فلسطینی برای استفاده از نیروی کار مهاجر به عنوان ابزار سیاسی، گردید.

2. Elia Mazro, "The effect of the clousre on agriculture", *Ma'arif*, 24 May 1993.



در این مورد که به نظر می‌رسد نوعی معامله میان امنیت ملی و منافع اقتصادی است، اسرائیل برای مقاطع طولانی جلوی ورود کارگران مهاجر فلسطینی را گرفته است. اما در کانون این مطلب این واقعیت نهفته است که تعیین تعداد و ماهیت سیاسی کارگران مهاجری که بعد از ۱۹۹۳ اجازه کار در اسرائیل یافتند، بر اساس یک خط مشی سیاسی محاسبه شده و تجاوزکارانه بر علیه سرزمینهای اشغالی بوده است. اسرائیل فقط تعدادی از کارگران فلسطینی را پذیرفت که برای اعمال فشار اقتصادی کافی بود و سرزمینهای اشغالی را کمی بالاتر از خط قحطی نگاه می‌داشت. این امر باعث به حداقل رسیدن خطر امنیتی برای اسرائیل و تقویت جریانهای میانه‌رو در سرزمین فلسطین شد.

انباشت سرمایه اسرائیلی که در مقایسه با شکل‌بندی‌های (فورماسیونهای) اقتصاد غربی در سطح پایین‌تری از لحاظ تکنولوژیکی قرار دارد، نیاز به نیروی کار ارزان‌تر (در مقایسه با اروپا) دارد. سمیونوف (Semyonov) و لوئیس - اپستین (Lewis - Epstein) عنوان می‌کنند که قطعاً کارگر اسرائیلی که شغل‌هایی مانند شغل‌های کارگر فلسطینی مهاجر دارد، دارای امتیازات بیشتری است. مطابق دیدگاه این دو: «... مقایسه دستمزدهای خالص و ناخالص در تعدادی از شرکت‌های صنعتی و سازمانهای خدماتی آشکار ساخت که در برخی موارد دستمزدهای کارگران اسرائیلی ۳۰ درصد بالاتر از دستمزد اعراب غیرشهروند در همان شغل بوده است... این ارقام باید به عنوان تخمین‌های ملاحظه‌کارانه در نظر گرفته شود»^۱.

اما با توجه به پدیده مهاجرت، علت «ارزانی» نسبی نیروی کار مهاجر، این واقعیت است که هزینه باز تولید اجتماعی آن، توسط سرزمینهای اشغالی پرداخت شده است^۲. طی انسدادهای مرزی، اسرائیل هشدار داد که به نیروی کار آسیایی اجازه خواهد داد که مشاغل سطح پایینی را که قبلاً توسط فلسطینی‌های مهاجر صورت می‌گرفت برعهده گیرند. هرچند هزاران کارگر خارجی

1. M. Semyonov & N. Lewis - Epstein, *Hewers of Wood and Drawers of Water*, (Ithaca, NY: Cornell University, 1987), p.88.

۲ - همچنین ممکن است ارزش منافع غیرمستقیمی که به واسطه مالیاتهای دوباره سرمایه‌گذاری شده کارگران مهاجر را که نصیب کارگران اسرائیلی می‌شود، اضافه نمود. بنابراین، دستمزدها و منافع که توسط کارگران اسرائیلی در گروه مشابه انباشت شده‌اند، احتمالاً از این سطح مشاهده شده بالاتر است.

به درون اسرائیل راه داده شدند، اما هرگز تعدادشان به اندازه کافی نبود تا تقاضای کارفرماهای اسرائیلی را کفایت کنند یا به طور کامل جای کارگران مهاجر فلسطینی را بگیرند.

از آنجا که قوانین کار اسرائیل، معیارهای یک دولت رفاه پیشرفته را دارا می‌باشد و با توجه به این که هر کارگر اسکان یافته در محل، احتمالاً برای دولت هزینه نگهداری دربر دارد، در نتیجه، تهدید اجازه ورود به کارگر آسیایی ممکن است صرفاً یک تهدید باقی بماند. اما اگر یک حصار جداسازی اجتماعی قابل تحمل از نظر سیاسی میان نیروی کار خارجی و محلی کشیده شود، سناریوی جداسازی کامل و بادوام از سرزمین‌های اشغالی ممکن می‌گردد. در صورت چنین فرضی، شرایط محیطی که به نفع یا زیان این وضعیت کار می‌کنند، چه خواهند بود؟ در آنچه در ذیل می‌آید، تلاش خواهیم کرد تا درباره استدلالی که منجر به چنین فرضی خواهد شد، به بحث بپردازیم.

سناریوی جداسازی: آیا امکان دارد؟

در صورت وقوع سناریوی جدایی کامل، اسرائیل ممکن است همچنان قادر باشد که نوعی آپارتاید شغلی دیگر را اعمال نماید؛ زیرا این کشور شکلی از حمایت اجتماعی برای نیروی کار خارجی - آسیایی اعمال می‌نماید که در مقایسه با نیروی کار یهودی دارای نقص می‌باشد. یک ارزیابی جدید از سطح زندگی کارگران خارجی غیر فلسطینی در اسرائیل بیان می‌دارد که چنین شرایط بدی تنها می‌تواند نتیجه غفلت اجتماعی باشد^۱. اما از آنجا که سوءاستفاده بزرگتر از حقوق بشر در گذشته، مانع عمده‌ای بر سر راه اسرائیل نبوده، به نظر می‌رسد در حال حاضر نیز مشکلی نباشد. نحوه تلقی و برخورد جامعه بین‌المللی نسبت به موارد موجود تخلفات حقوق بشر توسط اسرائیل با مدارا همراه بوده است و هدفی جز نادیده گرفتن حقوق بین‌الملل نداشته است. مثلاً در سال ۱۹۹۲، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای که صهیونیسم را به عنوان نوعی نژاد پرستی محکوم کرده بود، لغو کرد^۲. این بیانگر موضعی است که در مقابل اسرائیل در

1. Al Quds, January 1997.

2. United Nations General Assembly Resolution, No. 3379 (XXX) of 10 November 1975; rescinded by resolution number 46/86 in 1992.

به اصطلاح «نظم نوین جهانی» اتخاذ می‌شود.

اجازه دهید در این سناریوی فرضی، تصور نماییم که انباشت سرمایه اسرائیلی موجب می‌شود تا گسترش آن به بازارهای کشورهای همسایه عربی ضروری گردد. این تصور اغلب توسط طرفداران طرح بازار خاورمیانه بیان می‌گردد.^۱ برخی معتقدند، طرح بازار خاورمیانه و اتحادیه اقتصادی موجب مشروعیت سیاسی اسرائیل و تضمین جایگاه آن در منطقه می‌شود. نیازی نمی‌بینیم که استدلال خود را بر مبنای چنین نظریه ناآگاهانه‌ای قرار دهیم، بلکه استدلال ما این است که تحلیل تجاری هزینه - فایده از میان چیزهای دیگر به این تاکید دارد که کالای اسرائیلی می‌تواند نسبتاً راحت در بازارهای عربی نفوذ کند. بر این اساس، اسرائیل با تقاضای مکرر برای عادی سازی روابط با دنیای عرب به دنبال تجارت کالاهای خود با نیروی کار و یا منابع طبیعی اعراب است. در انتشارات رسمی دولت اسرائیل در سال ۱۹۸۵، این کشور مبادله محصولاتش با نیروی کار و منابع اولیه اعراب را پیش‌بینی کرد. چنین پیش‌بینی شده بود که رشد صنعت در دو عرصه موازی صورت خواهد گرفت: یکی کالاهای اسرائیلی را به مصرف‌کنندگان عربی می‌رساند و دیگری انتقال نیروی کار عربی به صنعت اسرائیل را تسهیل می‌کند.^۲

بر این اساس، می‌توان گفت که تمسخر مداوم سناریوی جدایی توسط اسرائیل و اجرای متناوب آن صرفاً برای این منظور است که شکل خشن مشی سیاسی خود را که فلسطینی‌ها را مجبور به دادن امتیازات بیشتری می‌نماید، بپوشاند.

اسرائیل در آینده‌ای نزدیک قادر خواهد بود تا هزینه‌های انسداد متناوب را تحمل نماید، اما سناریوی جدایی کامل به معنای جدایی برخی از بخشهای صنعت اسرائیل است که دارای منافع در بازار کشورهای عربی اطراف می‌باشد؛ به ویژه زمانی که آنها موفق به گسترش به سمت این بازارها نمی‌شوند. این بخشها ممکن است آنهایی باشند که طی زمان اشغال، صادراتی به سرزمینهای اشغالی داشتند. اسرائیل برای حفظ عنصر راهبردی زمان، ممکن است همچنین به اجرای یک فرایند نفوذ تدریجی به بازارهای عربی نیاز داشته باشد. ایجاد صلح جداگانه با

۱ - یکی از متفکران عمده مصری لطفی الخولی از چنین پیشنهادی حمایت می‌کند.

2. *The Middle East by the Year 2000*. (Israeli government publication). Jerusalem: Information Division. 1983.

دولتهای (به همراه اقتصادهای) اطراف، ممکن است این تلاش را تسهیل نماید. اما یک مشکل غیرقابل حل باقی می ماند که عبارت از منزوی کردن سیاسی فلسطینی ها از محیط عربی است. ساختار «رژیم های سیاسی منطقه ای» که بنیانی غیردموکراتیک دارند، موجب می شود موافقتنامه جداگانه صلح در درازمدت بی فایده باشد. ایجاد صلح از بالا، صرف نظر از فواید اقتصادی میان مدت برای اسرائیل و رژیم های کنونی عرب، راه حل درازمدت مشکلات منطقه نمی باشد.

در نتیجه، کسب دستاوردهای ماندگار در سایه معاهده کمپ دیوید، یعنی ایجاد «صلحی سرد» یا صلحی بدون مبادله فرهنگی و صرفاً بر اساس واردات مواد خام چون نفت، برای اسرائیل در کوتاه مدت یک ضرورت است. این تا حدی مشخص می سازد که چرا برخی جناحها در اسرائیل، به ویژه جناح چپ کارگری به نحوی علنی خواهان «عادی سازی» روابط به عنوان پیش شرطی برای هرگونه صلح جداگانه هستند. اما چنین تقاضاهایی، در واقع تقاضا برای عادی شدن روابط اقتصادی و نه عادی شدن روابط سیاسی و فرهنگی است.

واضح است که عادی شدن کامل روابط سیاسی - فرهنگی ممکن است مستلزم این باشد که اسرائیل به نحوی رادیکال فلسفه خود را تغییر دهد، یعنی خود را از صهیونیسم جدا سازد. به نظر می رسد اسرائیل با اتخاذ روابط اقتصادی استعمارگونه با منطقه، تلاش می کند تا مجموعه دولتهایی وابسته در محیط اطراف خود ایجاد نماید؛ همانطور که با مناطق اشغالی (کرانه باختری و نوار غزه) همین کار را کرده است. در نتیجه، این وابستگی موجب پیوند اسرائیل با چرخه زندگی اقتصادی در منطقه خواهد شد و پیامدش آن خواهد بود که این کشور (بی توجه به نوسانات در چرخه سیاسی عرب) به صورت یک پایه غیرقابل تعویض برای تداوم و پایداری اقتصادی و یا رشد در منطقه باقی بماند.

علاوه بر این، اگر فرض کنیم که دستگاه سیاسی اسرائیل در یک موضع ساختاری است که آن را قادر به ایجاد چنین «معامله های صلحی» می نماید، در نتیجه، مساله جداسازی چرخه های سیاسی از چرخه های اقتصادی به شکل یک مبحث تحلیلی دیگر برای مطالعه درخواهد آمد.

در مصر، سالها بعد از معاهده کمپ دیوید و عادی شدن فرضی روابط، قطع روابط با



اسرائیل دستور کار سیاسی مخالفان اسلام‌گرا و حامی ناصریسم قرار گرفت. نمونه مصری سیاست انفتاح اقتصادی و روابط هم‌زمان با اسرائیل، همچنان ناامیدکننده است. یک ارزیابی اخیر (۱۹۹۳) در مورد پیشرفت ضعیف اقتصادی مصر توسط نشریه "Economist Intelligence Unit" مصر را به عنوان بنگلادش مدیترانه قلمداد می‌نماید. لغو و از بین بردن بسیاری از کمک‌هایی که به فقرا پرداخت می‌شد، همراه با تضعیف ارزش پول ملی که توسط صندوق بین‌المللی پول توصیه شده بود، باعث جابجایی اجتماعی (social dislocation) بسیاری از مردم مصر شده است. چیزی که به ویژه در این مثال بسیار دردناک است، عبارت از تأثیر مشترک رشد ضعیف اقتصادی و عدم وجود یک سیاست رفاه است؛ هرچند که باید توجه داشت که مصر دومین کشور مهم دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکاست.

دیدگاه یاسر عرفات در کرانه باختری و نوار غزه با سلسله‌ای از مخالفت‌های سیاسی روبرو است که بی‌توجه به پیامدهای اقتصادی، خواستار مقاومت و متعاقب آن، جدایی است. سیاست بدین نحو در تقدم نسبت به اقتصاد قرار می‌گیرد. درحالی که رژیم‌های عربی به سبب فشار سرکوب و عدم مفصل‌بندی اجتماعی (social disarticulation) خودشان در حال افول هستند، همچنین طرحها و آرزوهایشان مبنی برگشایش سیاسی و اقتصادی نسبت به اسرائیل رو به تنزل گذاشته است، انتخاب صلح در راستای خطوط ترسیم شده در کمپ دیوید، یعنی تضمین منافع پترو-دلاری برای سرمایه غربی بدون توجه به تاریخ سیاسی موضوع و به ویژه بدون توجه به محوریت و تاثیر قطعی مساله فلسطین، سیاستی غیرواقعی خواهد بود.

اگر پویایی سرمایه اسرائیلی، توسعه و گسترش آن را به منطقه اطراف ضروری سازد، «عادی سازی روابط» به تنهایی باید قبل از حل کل مساله فلسطین صورت گیرد. ما معتقدیم؛ چنین امری تنها با کنار گذاشتن ایدئولوژی صهیونیسم ممکن خواهد شد. اما اگر اسرائیل حق خودمختاری و تعیین سرنوشت (حاکمیت) فلسطینی‌ها را انکار نماید، نیازی نخواهد داشت که جمعیت منطقه اطراف خود را مجبور نماید که نسبت به آن سر تعظیم فرود آورند و هم‌زمان با این، می‌تواند به اجرای روابط استعمارگونه با برخی کشورهای عربی همسایه بپردازد. آیا اسرائیل در موضعی خواهد بود که این سناریو را حفظ نماید؟

حفظ وضع موجود

تخصصی شدن صنعت اسرائیل در تسلیحات، پتروشیمی و هوش مصنوعی (artificial Intelligence) همراه با سهم آن در بازار جهانی (که از لحاظ سیاسی تعیین شده است)، به این کشور اجازه می‌دهد که در سرتاسر جهان به تجارت بپردازد، بدون اینکه مساله فاصله، زیان عمده‌ای برای آن ایجاد کند.^۱

شبکه صنایع اسرائیلی صادرات محور، در سال ۱۹۷۵ بر تولید محصولات نظامی و رایانه‌ای که بسیار فنی بودند، متمرکز گشت و در نتیجه توجه کمتری به محصولات معمولی فاسد شدنی نمود. شرکت کور (Koor Corporation) در میان پانصد شرکت از بزرگترین شرکتهای جهانی، مقام دویست و هیجدهم را کسب کرد. این شرکت یک ششم نیروی کار اسرائیل را جذب و ۱۷ درصد کل صادرات آن را در اختیار گرفت.^۲

اقتصاد اسرائیل با محوریت صنایع مذکور در بالا در فاصله سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۴، از رشد متوسطی معادل ۵/۵ درصد برخوردار بود. سهم صنایع شیمیایی و الکترونیک - الکترونیک و صنایع مربوط به آنها در کل محصولات صنعتی کشور در سال ۱۹۷۵ معادل ۱۹/۷ درصد بود، در حالی که در سال ۱۹۹۲ این سهم به ۳۲/۵ درصد بالغ گشت. بخش تجاری نقش عمده‌ای در این رشد ایفا کرد. سهم تجارت اسرائیل در GDP آن در سال ۱۹۷۳ رقمی معادل ۷۶ درصد بود.

۱- برای بررسی تفصیلی پیشرفتهای نسبی در اقتصاد اسرائیل و ساختار تجارت آن نگاه کنید به:

M. Syrquin, "Economic growth and structural change", in Y. Ben Porath, (ed.), *The Israeli Economy* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1986), p.171.

همچنین نگاه کنید به ارزیابی اخیر پیشرفت اقتصادی اسرائیل توسط:

H Abu - Anani, "Changes in the Israeli economy", *Majalat Aldirasat Alfلسطينia*, Institute for Palestine Studies, 26, 1997, pp. 71-76.

۲ عمده فعالیتهای صنعت اسرائیل عبارتند از:

الف) صنعت پیشرفته شیمیایی با صادراتی معادل ۴۰۰ میلیون دلار آمریکا در سال ۱۹۷۵. یک سوم مواد خام مورد نیاز آن از طریق واردات تأمین می‌شود و برای فروش در خارج، تحت تغییر و تحول قرار می‌گیرد؛

ب) کار روی فلزات که برای مواد خام به خارج وابسته است. واردات آن چیزی حدود ۵۰۰ میلیون دلار است؛

ج) صنعت نظامی که در سال تجهیزاتی معادل یک میلیارد دلار آمریکا صادرات دارد (۱۹۸۰)؛

د) کالاهای مصرفی، از فروش اتومبیل (۱۰۰ میلیون دلار) تا غذاهای کنسرو شده و پارچه (۴۰۰ میلیون دلار).

نگاه کنید به: Oil and Development, Beirut, 12, 1982.

اما در سال ۱۹۹۴ به رقم ۹۶ درصد افزایش یافت.^۱ اسرائیل با داشتن تمام ویژگیهای یک کشور توسعه یافته، هرچند در محیطی توسعه نیافته، به عنوان یک استثنا در روند پیشرفتهای تاریخی منطقه محسوب می شود. بنابراین، یک اسرائیل توسعه یافته را می توان به عنوان تداوم حضور استعمار قدیمی اروپایی یا نوعی از آن تفسیر نمود. دگردیسی ناگهانی فلسطین توسعه نیافته و ظهور آن به عنوان دولت اسرائیل بسیار توسعه یافته، هنوز به صورت یک پارادوکس باقی مانده است. در این باره ون نیونھوز (Van Niewenhuijze) می گوید:

«تمایز دانستن اسرائیل باعث می شود که در افکار عمومی چنین پنداشته شود که این کشور، یک مورد خاص در چارچوب منطقه خاورمیانه است. در واقع این عقیده که اسرائیل هرچند در خاورمیانه قرار دارد اما جزئی از خاورمیانه نیست، به قدری گسترده است که داخل نمودن این کشور در چارچوب تحلیلی ما، مشکل ساز خواهد شد.»^۲

دسترسی اسرائیل به بازارهای اروپایی و به ویژه موقعیت تجاری ترجیحی آن با ایالات متحده، موجب می شود که هرگونه تجارت قابل پیش بینی در آینده با دول عربی در کوتاه مدت نسبتاً بی اهمیت باشد. شیمون پرز در همین رابطه در کنفرانس اقتصادی خاورمیانه در امان در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۵ بیان داشت: «اسرائیل نیازی به تجارت با دنیای عرب ندارد.»^۳

در تأیید این مطلب، مطالعه ای که اخیراً توسط آرنون (Arnon) و دیگران صورت گرفته، چنین نتیجه می گیرد که: «تحت شرایط عادی سیاسی و اقتصادی، یک سطح نسبتاً پایین تجارت کالا ممکن است میان اسرائیل و اردن برقرار گردد»^۴. حجم بسیار پایین تجارت میان اردن و

۱- شماره های مختلف:

Statistical Abstract of Israel.

2. CAO Van Niewenhuijze, *Sociology of the Middle East: A Stoktaking and Interpretation* (Leiden: Brill Academic Publishers, 1971) p240.

۳- شیمون پرز در این زمان وزیر خارجه اسرائیل بود.

4. A. Arnon, A. Spivak & J. Weinblatt, "Trade between Israel, the Palestinians and Jordan". *The World Economy*, January 1996.

اسرائیل از شروع معاهده صلح در سال ۱۹۹۵، شاهدهی بر این مدعاست^۱. در ارتباط با مصر که معاهده صلح آن با اسرائیل از سال ۱۹۷۹ برقرار شده، نفت صحرای سینا عمده‌ترین کالایی است که اسرائیل وارد می‌کند و این هم به علت شرطی است که قبلاً در معاهده کمپ دیوید ذکر شده است. حجم تجارت دیگر کالاها میان مصر و اسرائیل در دقایقه با نفت بسیار ناچیز است^۲.

اگر بفرض صلحی در راستای خطوط ترسیم شده توسط کمپ دیوید میان اسرائیل و دیگر کشورهای عربی هم به وجود آید، این سناریوی تجارت، نشان دهنده چیزی است که برای منطقه (مثلاً معامله گاز طبیعی قطر با اسرائیل) پیش خواهد آمد. اسرائیل به اتحاد یک ساختار تجاری انعطاف‌ناپذیر (rigid) پرداخته که عمدتاً جهت‌گیری آن به سوی بازار اروپایی و تا حدی تسلیحات محور است. این با نیازهای تشکلهای عربی کمتر توسعه یافته که اسرائیل در حال حاضر با آنها روابط تجاری دارد یا در آینده خواهد داشت، سازگاری و مطابقت ندارد.

ابو انامل (Abu Anam) با ذکر اهمیت بخش تجاری در اقتصاد اسرائیل، ارزیابی خود را در مورد تحولات اقتصاد اسرائیل چنین به پایان می‌برد که: «به طور خلاصه، اسرائیل بیش از هر زمان دیگر، ممکن است چنین در نظر آید که دارای یک چرخه کامل تولیدی است که تحت کنترل شرایط و تعیین‌کننده‌های عینی است که بزرگتر و توسعه یافته‌تر و ماندگارتر شده‌اند. در نتیجه تمایلی ندارد که به شکلی ساده در مقابل تحولاتی که در راستای روند رشد تعمیق یافته‌اش نیست، پاسخگو باشد یا خود را تطبیق دهد»^۳.

بنابراین، اسرائیل چنین انتخاب نموده که از لحاظ جغرافیایی ضرورتاً جزء خاورمیانه باشد، اما از لحاظ تجاری و تا حدی فرهنگی، جزء غرب است. موقعیت جغرافیایی اسرائیل، جایگاهی را برای خدمت به منافع سرمایه جهانی در منطقه فراهم ساخته است. اسرائیل در مقابل این خدمت به سرمایه جهانی، به جایگاه‌های گسترش یافته تجاری در بازارهای غربی، کمک مالی و انتقال تکنولوژی نیاز دارد. البته به شکلی که بیان شد، کل سناریو در همین خلاصه

1. Central Bank of Jordan, "Geographic distribution of external trade, *Monthly Bulletin of Statistics*, June 1997.

۲. شماره‌های مختلف Statistical Abstract of Israel

3. Abu Anam, "Changes in the Israeli economy", p 26.

نمی‌شود. تلاش ناچیزی در هر یک از دو کشور مصر یا اسرائیل برای انتقال اطلاعات فرهنگی جوامع خودشان صورت گرفته است، هرچند بحث مربوط به «عادی سازی و تحکیم روابط» در معاهده کمپ دیوید، بخش محوری است. محتوای عادی سازی و یا تحکیم روابط چیزی بیش از یک روابط تجاری استعماری شامل جدایی نظامی و فرهنگی و تجارت در مواد خام و خدمات نیروی کار بومی نخواهد بود.

هرچند برای اسرائیل چنین امکانی وجود دارد که نقش ژاندارمی خود را حفظ کرده و درهای خود را به روی تجارت در همه سطوح با همسایگان عربش بگشاید (بدون توجه به ناچیز بودن تعامل فرهنگی حاصل از مبادله اقتصادی)، اما این کل رژیم‌های منطقه، بی‌ثبات کننده و ناآرام کننده خواهد بود.

با توجه به نزدیکی جغرافیایی، تأثیر اجتماعی تجارت موجب دشواریهایی برای ساختار سیاسی اعراب که برای «ثبات خاورمیانه» امری ضروری است، می‌شود.

برخی ممکن است معتقد باشند که مسأله «جهانی شدن» به عنوان اصل حاکم در سناریوی تجارت در آینده خواهد بود و در این مورد تعارض ظاهری اما نسبی میان حرکت آزاد کالاهای نیروی کار و نقش پلیس گونه دولت اسرائیل، ناپدید خواهد شد. از نظر تئوری، این به مثابه ایجاد یک قانون قطعی جهان شمول از درون جهانی شدن است و در نتیجه به معنای به‌کارگیری معکوس تئوری نسبت به واقعیت است.

جهانی شدن به عنوان یک جریان عمومی باقی خواهد ماند، اما اگر قرار باشد اسرائیل از لحاظ فرهنگی و اقتصادی در جهان عرب ادغام شود، روند جهانی شدن با مشکل روبرو می‌شود.

سیاست توسعه در اسرائیل بر رشد صنعت صادرات محور با تکنولوژی بالا تکیه داشته است. تجارت اسرائیل با کشورهای عربی همسایه که با آنها قرارداد صلح امضاء نموده، خیلی کم و محدود به واردات کالاهای اولیه بوده است.

در صحنه سیاست منطقه‌ای، اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا به نقش نظارتی بر منافع سرمایه جهانی ادامه خواهد داد. بی‌شک، این به معنای حفظ وضع موجود و شرایط جاری بدون توجه به تصورات مربوط به سناریوی «زندگی بعد از صلح با اسرائیل» خواهد بود.

از زمان امضای معاهده کمپ دیوید، دو دهه گذشته است و بنابراین، توجه باید بر حال متمرکز باشد. به عبارت دیگر، تمرکز توجه باید بر تاریخ در حال ساخته شدن باشد نه اینکه در مورد آینده که ربطی به شرایط کنونی ندارد، حدس و گمان ارائه گردد. هرچند اخیراً به نظر می‌رسد موضوع روند صلح، برخی اندیشمندان خوش باور را جذب نموده، اما فرآیند صلح کاملاً جدای از هرگونه مفهوم بندی از صلح یا همزیستی مسالمت‌آمیز و در تعارض با آن بوده است. این موضوع نباید تعجب‌آور باشد، زیرا در واقع تداوم واقعی همان مصلحت دولت اسرائیل (Raison d'etre) است. جستجو در گذشته برای اثبات این مدعا ضروری نیست، اما ممکن است تصور نمود که با توجه به روابط نظامی اسرائیل با آمریکا و تضمینهای امنیتی که آمریکا به آن داده، تداوم سیاستهای شهرک‌سازی در کرانه باختری در زمان دولت‌های حزب کارگر و حزب لیکود، قبل و بعد از اسلو، خود مدرکی کافی است.

رابطه سرمایه اسرائیل با جامعه اسرائیل

درخواست‌های روبه رشد جامعه اسرائیل برای «عادی‌سازی» در عصر نظام نوین بین‌المللی، همچنین نشانگر این هستند که در درون خود اسرائیل، موازنه قدرت میان ساختارهای متفاوت سرمایه (سرمایه به عنوان رابطه اجتماعی) ممکن است در حال تغییر باشد. با توجه به وضعیت متوسط توسعه تکنولوژی اسرائیل، حفظ سهم آن در بازارهای بسیار تخصصی شده ممکن است نسبتاً دشوار باشد. درخواستهای موجود برای همزیستی مسالمت‌آمیز از داخل اسرائیل تا حدی مبتنی بر آن بخش در حال رشد سرمایه است که اگر به منطقه اطراف گسترش یابد، می‌تواند شکوفا گردد. رشد در برخی بخشهای تولید کالاهای صنعتی و صنایع مربوط به کشاورزی که تا حدی منافع گسترش به بازارهای عربی به ویژه بازارهای سرزمینهای اشغالی (کرانه باختری و نوار غزه (مترجم)) را دیده‌اند، نمایانگر بخش عمده صنعت اسرائیل هستند که نفعشان عمدتاً در عادی شدن روابط با کشورهای عربی است. هرچند سطح بالای ادغام اقتصادی میان اسرائیل و سرزمینهای اشغالی بی‌نظیر باقی می‌ماند، اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا وضعیت شناور سرمایه اسرائیلی، در تعیین تعلق این کشور از لحاظ تجاری و سیاسی به خاورمیانه مؤثر خواهد بود یا خیر؟



با توجه به تحولات اخیر جهانی و مداخله مستقیم ایالت متحده در منطقه خلیج فارس، جریان به این شکل بوده که آن بخش از سرمایه اسراییل که عادی شدن روابط با کشورهای همسایه عربی برای آن ضروری است، دوباره ظاهر و عمده گشته است. اما به علت افزایش اختلاف میان قدرتهای غربی و نیروهای مخالف دولت در جهان عرب در مورد مسائلی چون کنترل منابع ملی (بومی) و نگرانیهای سیاسی حاصله، نیاز به وجود اسراییلی که توانایی تضمین منافع تهدید شده سرمایه جهانی را دارد، افزایش یافته است.^۱

در تئوری، دو موضوع مرتبط با هم نقشی تعیین کننده دارند: رابطه سرمایه اسراییلی با جامعه اسراییل و رابطه سرمایه اسراییلی با سرمایه جهانی.

تحولات متعدد تاریخی بیانگر این نکته هستند که رابطه اسراییل با سرمایه جهانی عنصری تعیین کننده در این وحدت است. مشخص ساختن حامیان سیاسی بین‌المللی اسراییل قبل و بعد از سقوط بلوک سوسیالیسم، ضرورت ندارد. اسراییل همیشه دست بالا را داشته؛ تا آن جا که حوادث خشونت‌آمیز و غیرخشونت‌آمیز یا به نفع آن تمام شده‌اند یا اینکه تأثیری بر ساختار ایدئولوژیک دولت (صهیونیسم) نداشته‌اند.

تصادفاً یا ضرورتاً، برآیند قدرت که بعد از فروپاشی شوروی ظهور کرد و شرایط خاص خاورمیانه، بیش از هر زمان دیگری به نفع اسراییل است. اما فرض کنید که دیالکتیک این معادله بستگی به اندازه‌ای داشته باشد که سرمایه اسراییلی معادل سرمایه جهانی باقی بماند (یعنی وابسته به آن باقی بماند) یا خود را از آن متمایز سازد (مستقل باقی بماند).

انباشت سرمایه اسراییلی که به نحوی استثنایی در محیط اطراف گسترش یافته، ماندگاری خود را عمدتاً مدیون وابستگی به سرمایه جهانی است. برای اینکه چنین رابطه درازمدت به پایان برسد، یعنی سرمایه اسراییلی خود را از سرمایه جهانی متمایز سازد، حداقل دو شرط باید حاصل گردد: اول، شرط اقتصادی؛ به این معنا که گسترش بیشتر سرمایه اسراییلی بتواند به شکل عمده فقط از طریق تجارت با بازارهای اطراف تداوم یابد. و دوم، شرط سیاسی؛ به این معنا که

۱ - مداخله مستقیم دولتهای غربی در خلیج فارس نقش ژاندارمی اسراییل را کاهش نمی‌دهد. می‌توان سناریویی را تصور نمود که در آن سوریه یا ایران با عراق متحد شوند. آیا در چنین حالتی، اسراییل توجهی نخواهد کرد و حساسیت نشان نخواهد داد؟



وابستگی سرمایه جهانی به اسرائیل به شکل بالفعل و یا بالقوه برای تضمین منافعش، کاهش یابد.

بر مبنای هرگونه قرائت اولیه از «سیاست» یا جامعه‌شناسی سیاسی منطقه، شانس اینکه این دو شرط به طور همزمان حاصل شوند، ضعیف است (اگر نگوئیم که ممکن نیست). با فرض اینکه تنها شرط اقتصادی حاصل گردد، عدم وجود فرایند دموکراتیک شدن در جهان عرب، وجود عمده جدالهای سیاسی حل نشده از لحاظ تاریخی و عقب افتادن دایمی حل مسأله فلسطین، چشم‌اندازهای جدایی اسرائیل از صهیونیسم و داخل شدن آن از لحاظ فرهنگی و تجاری در محیط خاورمیانه را بسیار بعیدتر به نظر می‌رساند.

جدا کردن اقتصاد از سیاست در خاورمیانه کار آسانی نیست. اما اگر کسی تصور نماید که شرایط اقتصادی، شرایط سیاسی را دیکته می‌کند، این امر موجب سؤالی واضح‌تر می‌گردد؛ بدین مضمون که: تا چه اندازه رشد سرمایه اسرائیلی جدا شدن آن را از سرمایه جهانی تضمین می‌نماید؟

میزان این رشد مستقل سرمایه اسرائیلی از سرمایه جهانی، بستگی به این دارد که چه میزان سرمایه اسرائیلی برای سرمایه جهانی به عنوان یک هزینه درآید؟ البته منظور از هزینه، نه تحلیل ساده اندیشانه اقتصادی هزینه - فایده دو سیستم بسته است، بلکه منظور این است که به چه میزان اسرائیل به عنوان پوشش امنیتی برای منافع سرمایه غربی در منطقه خاورمیانه، حیاتی است؟

محاسبه ضرر یا منفعت عمده‌تأ مبتنی بر بهره‌های اقتصادی است که سرمایه جهانی از منطقه می‌برد. بنابراین، در بی‌ثباتی نسبی خاورمیانه، یک اسرائیل نظامی شده و صهیونیست که میلیاردها دلار از آمریکا کمک دریافت می‌دارد و بر اساس برخی «شرایط ترجیحی تجاری» کالاهای خود را روانه بازارهای غربی می‌سازد، اغلب برگ برنده را خواهد داشت.

اما به هر میزان که رشد سرمایه اسرائیلی بتواند به سوی بازارهای غربی هدایت گردد و در تبعیت از خواسته‌های آنی سیاسی قرار گیرد، به همان میزان استقلالش مشخص می‌گردد. اولاً چنین استقلالی زمانی خودش را بیشتر نشان می‌دهد که تفاوت‌های درون چرخه سرمایه غربی در مورد تقسیم منابع خاورمیانه بیشتر گردد و ثانیاً (در ارتباط با اولی) هرچه نیاز صنعت اسرائیل به

بازارها و نیروی کار کشورهای عربی بیشتر شود و به حدی برسد که نیاز به نوعی تعدیل (adjustment) داشته باشد، اسرائیل برای جلوگیری از بحران داخلی، بیشتر به سرمایه غربی به شکل کمک‌های خارجی نیاز پیدا می‌کند. در چنین نقطه‌ای است که جریان سیاسی داخل اسرائیل که از عادی سازی روابط با کشورهای عربی همسایه حمایت به عمل می‌آورد، دوباره و عمدتاً به عنوان واکنشی نسبت به این شرایط دشوار، جان تازه می‌گیرد.

چنین رستاخیزی نه مقطعی و نه کوتاه مدت خواهد بود. در ادامه چنین روندی، تقاضا برای عادی سازی روابط ممکن است در نتیجه هر یک از این مشکلات و مخمصه‌ها ابراز گردد. به طور کلی در نیمه دوم قرن کنونی، تفاوتها و اختلافها بر سر باز توزیع منابع میان اشکال پیشرفته استعماری، از طریق مکانیسم‌های سیاسی حل و فصل شده است. مخمصه مربوط به گسترش سرمایه اسرائیلی به داخل بازارهای کالاها و سرمایه عربی ممکن است از طریق کمک مستقیم - غیرمستقیم سرمایه غربی یا از طریق دسترسی بیشتر کالاهای اسرائیلی به بازارهای غربی، یعنی همکاری و مشارکت اسرائیل با اتحادیه اروپا، برطرف گردد. اما یک مشکل برای سرمایه اسرائیلی باقی می‌ماند که ممکن است بر سر راه پیشرفتهای بعدی، بحران ایجاد نماید و آن عبارت از نیاز آن به نیروی کار «ارزان تر است».

نیاز به نیروی کار

سه منبع عمده تأمین نیروی کار برای اسرائیل وجود دارد که عبارتند از: نیروی کار فلسطینی از داخل سرزمینهای اشغالی یا به طور بالقوه نیروی کار غربی، نیروی کار مهاجرین جدید به اسرائیل، اما سناریوی مربوط به این نیروی کار (چه موقتی و چه دائمی مقیم اسرائیل) ممکن است از لحاظ سیاسی و اقتصادی مانوری پرهزینه و سنگین باشد (نگاه کنید به بالا). جریان دائمی مهاجران یهودی غربی به اسرائیل، نمی‌تواند به طور مؤثر نیاز اسرائیل به نیروی کار به ویژه در عرصه‌هایی را که نیاز به نیروی کار فیزیکی و دستی وجود دارد ارضاء نماید.^۱ علاوه بر این، مهاجران تازه وارد مانند مهاجران اولیه و اصلی دارای حقوق رفاهی مساوی

۱ - کیفیت نسبتاً بالای این نیروی کار از انجام کارهای دستی یا فیزیکی توسط آن سمانعت به عمل می‌آورد.

هستند. بنابراین، هزینه‌های نگهداری این نیروی کار بسیار بالاست. هرچند این دو منبع نیروی کار مذکور در بالا را به علت اینکه فقط کمی از نیازهای سرمایه اسرائیلی به نیروی کار را ارضاء می‌نمایند، نمی‌توان نادیده انگاشت، اما یک منبع نیروی کار بالنسبه ارزان و بالقوه و بدون محدودیت، یعنی نیروی کار عربی سرزمینهای اشغالی باقی می‌ماند.

هزینه‌هایی که دولت اسرائیل به علت بستن کرانه باختری و نوار غزه متحمل شده، قابل توجه است. مطلب ذیل که توسط آژانس‌های مختلف خبری بیان شده، گواهی بر تقاضاهای صنعت اسرائیل برای لغو قرنطینه نیروی کار فلسطینی است:

«عدم وجود نیروی کار فلسطینی موجب مشکلات اقتصادی در اسرائیل می‌شود... انسداد سرزمینهای اشغالی به معنای مجازات مردمان این سرزمینهاست و صرفاً منجر به نفرت در میان فلسطینی‌ها می‌شود... استخدام کارگران خارجی (غیر از کارگران فلسطینی) ممکن است مشکل بیکاری را تشدید نماید... نیروی کار یهودی از بلوک شرق سابق نمی‌تواند با سختی‌های کار که برای فلسطینی‌ها قابل تحمل است، کنار آید... پرسنل ارتش نمی‌توانند وظایفی را که توسط نیروی کار فلسطینی انجام می‌شد برعهده گیرند... زمان انجام وظیفه سربازی در ارتش باید به شش ماه کاهش یابد تا ما بتوانیم نیروی کار بیشتری برای جایگزینی نیروی کار فلسطینی مهاجر در اختیار داشته باشیم^۱.

اسرائیل بعد از انسداد طولانی به علت تهدیدهایی که نسبت به امنیتش حس می‌کرد، موفق شد تأثیر آتی کمبود نیروی کار بر اقتصاد خود را از طریق اجازه دادن به بخشی از نیروی کار مهاجر که خطر کمتری برای آن داشتند، کاهش دهد. هرچند انگیزه کلی چنین اقدامی سیاسی بود، اما علت اصلی آن زیان اقتصادی بالقوهای بود که عدم وجود نیروی کار فلسطینی که هزینه‌های تولیدش در سرزمینهای اشغالی پرداخته می‌شد، وارد می‌ساخت.

به طور کلی، ممکن است که جایگزین کردن نیروی کار فلسطینی با نیروی کار آسیایی ارزان‌تر

۱- اولین دومین نقل قول از Al Quds, 1 April 1993 و نقل قولهای سوم و چهارم از Yediout, 6 April 1993 و نقل قولهای پنجم و ششم از Ma'arif, 25 May 1993 می‌باشد.



دشوار نباشد، اما اسرائیل به دنبال ایجاد موازنه میان تعداد نیروی کار فلسطینی که از لحاظ امنیتی خطر کمتری برای آن دارند و میزان فشار اقتصادی که می‌تواند بر فلسطینی‌ها به سبب انسداد مرزهای سرزمینهای اشغالی وارد سازد، بوده است. بنابراین، هرچند اسرائیل بتواند در کوتاه مدت به علت «سیاست چماق» از تعدادی از این نیروی کار مهاجر استفاده نماید، اما سناریوهای بلندمدت احتمالاً به نفع فلسطینی‌ها خواهد بود. شرط ضروری برای حدوث چنین امری، سطحی از سازماندهی و شکلی از حمایت اجتماعی نیروی کار فلسطینی است. بنابراین، نوعی وابستگی بالفعل و خیلی بیشتر بالقوه به نیروی کار عربی در اسرائیل وجود دارد. هرچند این امر ممکن است از نحوه رفتار دولت اسرائیل مشخص نباشد، اما سناریوهای بلندمدت این وضعیت را به شکل کامل نشان می‌دهند.

اسرائیل ممکن است به کنترل عرضه نیروی کار مهاجر در کوتاه مدت ادامه دهد تا اینکه نسبت به کنترل بلندمدت این نیروی کار مطمئن گردد. فلسطینی‌ها در عوض می‌توانند به علت فشارهای اجتماعی‌ای که در نتیجه انسدادهای دائمی سرزمینهای اشغالی بر آنها وارد می‌شود، کنترل منابع نیروی کار خود توسط اسرائیل را بپذیرند، یا اینکه بالعکس، می‌توانند به ایجاد یک بینش استراتژیک مبتنی بر ارزش آینده نیروی کارشان برای اسرائیل، بپردازند.

پیام قطعی توافق اخیر میان سازمان آزادیبخش فلسطین و دولت اسرائیل تحت عنوان «وتکل روابط اقتصادی، اعطای رسمیتی صریح به وضعیت فرودستی اقتصادی سرزمینهای اشغالی بود. ماده پنجم این پروتکل چنین بیان می‌دارد که: «هر دو طرف تلاش خواهند کرد تا عادی بودن تحرک نیروی کار میان خود را حفظ کنند، البته مشروط به اینکه هر دو طرف حق داشته باشند گاه میزان و شرایط تحرک نیروی کار به منطقه خود را تعیین نمایند. اگر تحرک عادی نیروی کار به طور موقت توسط یکی از طرفین به حالت تعلیق درآید، طرف دیگر نه تنها باید بلافاصله مطلع گردد بلکه می‌تواند تقاضای تشکیل جلسه کمیته اقتصادی مشترک را بنماید»^۱. تعداد اسرائیلی‌هایی که در سرزمینهای اشغالی کار می‌کنند، قابل توجه نیست. سرزمینهای اشغالی در موقعیتی نیستند که تحرک نیروی کار خود را به اسرائیل تحت کنترل

1. "Protocol on Economic Relations Between the Palestine Liberation Organization and the Government of the State of Israel" article IV, paragraph 10 a, Paris 29 April 1994.

داشته باشند. بنابراین، این توافقنامه به اسرائیل در استخدام نیروی کار فلسطینی به عنوان ابزاری سیاسی در رویارویی های آینده دست بالاتر را اعطاء می نماید.

نتیجه گیری:

فرآیند جداسازی کشاورز از زمین خود، نتیجه ضروری تسلط سرمایه داری بر شیوه های قدیمی معیشت می باشد. در اروپای ماقبل سرمایه داری، رویه انسداد و ممانعت از استفاده از زمین نسبت به کشاورزانی صورت می گرفت که عمدتاً دارای مدارک قانونی مالکیت زمین نبودند. برخی اوقات این فرآیند شکلی وحشیانه به خود می گرفت، اما این برای اروپا در مقاطع اولیه سرمایه داری امری غیر قابل اجتناب بود^۱. این مکانیسم تجاوز و تسلط همراه با مهار و ممانعت به پایان نرسیده است. این مکانیسم در حال حاضر از طرق مختلف اقتصادی و غیره، یعنی قانونی و سیاسی، کشاورزان را جابجا می نماید، البته این جریان تا زمانی ادامه دارد که انباشت سرمایه به آن نیاز داشته باشد.

فرآیند «نیروی کار مزدبگیر» ساختن در جهت هماهنگ شدن با تقاضای انباشت سرمایه گام برمی دارد. همانطور که رشد صنعتی ادامه می یابد، تقاضای صنایع قدیمی و جدید برای نیروی کار هم افزایش می یابد. تولید دوباره نیروی کار مزد بگیر اضافی مشتمل بر یک سناریوی چرخه ای است:

- (۱) گسترش جدید سرمایه نیاز به نیروی کار اضافی دارد.
- (۲) ذخایر فرعی نیروی کار مزدبگیر به حدی که جوابگوی این گسترش جدید سرمایه باشد، موجب انقباض بازار دستمزد می شود. واضح است که نکته دوم به محیطی اجتماعی نیاز دارد که در آن نیروی کار دارای قدرت سیاسی قابل توجه نباشد.

زمانی که اکثریت کشاورزان، دارای زمینهای با سند مالکیت می باشند، مانند مورد کشاورزان کوچک فلسطینی، فرآیند جداسازی تعداد ضروری نیروی کار کشاورز - مزدبگیر با استفاده از ابزارهای قدیمی یا جدیداً اختراع شده «قانونی» ممکن است موفق نباشد. بنابراین، علاوه بر این

1. M. Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*, (London: Routledge and Kegan Paul, 1964).

اقدامات، دیگر ابزارهای اقتصادی و سیاسی نیز باید مورد استفاده قرار گیرند.

قطعاً عوامل اقتصادی مانند رقابتی بودن، مقیاس و تکنولوژی برتر نسبت به اقتصاد خاورمیانه، ویژگیهای ذاتی سرمایه‌داری متمرکز هستند و می‌توانند به عنوان ابزاری برای جداسازی نیروی کار اضافی از زمین، مورد استفاده قرار گیرند. این نقش در واقع به سبب عدم پویایی بالقوه و بالفعل کشاورزی در مقیاس کوچک تسهیل می‌گردد، زیرا کشاورزی در مقیاس کوچک دارای برکیب ساختاری، تکنولوژیک و مقیاس ضروری برای ادامه حیات در مقابل اقتصادهای مدرن نمی‌باشد.

اقدامات اقتصادی، عمدتاً منجر به رویه‌ای برای تحمیل یک بازار مشترک، توسط اسرائیل بر سرزمینهای اشغالی می‌شوند. صنعت در مقیاس کوچک یا هسته‌های فعالیت صنعتی آینده در سرزمینهای اشغالی، بی‌دفاع در معرض تجاوز ساختار صنعتی اسرائیل که عمدتاً مدرن و اساسی است، قرار گرفته است.

در ارتباط با اقدامات سیاسی، محیط سیاسی در فراهم آوردن زمینه‌هایی برای اسرائیل به منظور اجرای اعمال افراطی مانند از بین بردن محصولات، خانه‌ها و کل روستاها در کرانه باختری، کاربرد داشته است^۱. این اقدامات موجب ایجاد ذخایر اضافی نیروی کار مزدبگیر شده و عموماً وقایع برجسته تاریخی هستند که شیوه‌های سنتی زندگی را بازسازی می‌نمایند.

در بسیاری مواقع، اینها ممکن است فقیر شدن جمعیت را تشدید نمایند و موجب شوند که نیروی کار به ارائه خدمات خود در مراکز «شهری» مدرن‌تر بپردازد. در این حالت، منطقه شهری، همان اسرائیل است.

به علت جدایی ناپذیر بودن اقتصاد از سیاست صهیونیستی، سرزمینهای اشغالی به صورت دریایی از نیروی کار اضافی درآمده که در آن نه وضعیت عدم اشتغال (underemployment) بلکه

1. I. Matt'ar, "Settlements in the occupied territory" and S.G. Brown, "The economic impact of occupation", in Nasser Aruri (ed). **Occupation: Israel over Palestine**. (London: Westview Press, 1986).

هر دو مقاله اشاره دارند به از بین بردن محصولات کشاورزی، از بین بردن باغات و گاهی از بین بردن کل روستا به عنوان عملی یکسان توسط دولت‌های مختلف در اسرائیل.

وضعیت بیکاری مطلق وجود دارد. واضح است که در چنین زمینه‌ای، شرایط اشغال باعث می‌شود جریان‌های اقتصادی - اجتماعی جهانشمولی که پایه مهاجرت از منظر پارادایم‌های غیرنئوکلاسیک را تشکیل می‌دهند، ظاهر گردند. مطابق پارادایم نئوکلاسیک، کارگر دارای نوعی انتخاب (هرچند ظاهری) می‌باشد؛ یعنی می‌تواند خودش کار را انتخاب کند، زیرا که دستمزدهای مورد انتظار، بالاتر است. هرچند دستمزدهای اسرائیلی خیلی بالاتر هستند، اما تفاوت میان دستمزدهای بخشهای اقتصادی اسرائیلی که دارای کارگران مهاجر هستند و بخشهای اقتصادی سرزمینهای اشغالی به علت تأثیر ادغام کاهش یافته است. حداقل در دو زمان در دهه ۱۹۸۰، دستمزدها در کرانه باختری در مقایسه با اسرائیل در شغل‌های یکسان، بالاتر بودند. نسبت دستمزدهای کرانه باختری به دستمزدهای اسرائیل در برخی بخشهای دارای کارگر مهاجر به میزان ۹۵ درصد بود. با این وجود، مهاجرت نیروی کار به اسرائیل متوقف نشد^۱.

این قانون نئوکلاسیک به پنهان سازی نوعی تمایل ایدئولوژیک می‌پردازد که باعث می‌شود اعضای طبقه کارگر یا کشاورزانی که در واقع مجبور شده‌اند، چنین به نظر می‌آید که آزادند تا هر زمان و هرکجا که می‌خواهند به انتخاب شغل بپردازند. این قانون به طور کلی از نگاه به بحران دایمی، زمانی که فقط تعداد شغل‌های محدودی برای بازار کاری که دارای توده‌های بیکار مردم است، وجود دارد، چشم‌پوشی می‌کند.

نیروی کار مهاجر به شکل ابزار سیاسی مهمی در صحنه منازعه اعراب و اسرائیل درآمده است. این واقعیت همچنان وجود دارد که انسداد سرزمینها شکلی وحشتناک از مجازات دسته جمعی است که تداوم آن موجب خواهد شد جمعیت بومی به خارج سرزمینهای اشغالی یا وضعیت گرسنگی سوق داده شود. مقام‌های حکومت خودگردان فلسطینی قادر نبوده‌اند که حمایت‌های اجتماعی ضروری برای این نیروی کار فراهم سازند، هرچند از لحاظ خط مشی سیاسی واضح است که مالیات‌های کارگران مهاجر باید به مهاجران نفع رساند. در چنین وضعیتی، ملاحظات سیاسی آنی بر ظواهر خارجی اقتصاد مقدم می‌شود.

در سطح جهانی، نیروی کار ارزان فلسطینی باعث شد تا موازنه اقتصادی اسرائیل میان

۱- این درصد برای مقطع جنگ ۱۹۷۳ تا پایان ۱۹۸۷ یعنی سال انتفاضه محاسبه شده است. نگاه کنید به



وابستگی و مشارکت با سرمایه غربی برقرار گردد. هرچند برای اسرائیل چنین امکانی وجود دارد که به اتخاذ سناریوی جداسازی بازار نیروی کار بپردازد، اما وقوع آن بسیار نامحتمل است. نیروی کار مهاجر نشان داده که می‌تواند به عنوان ابزار سیاسی دارای ارزش زیادی باشد و در نتیجه نوعی رابطه همزیستی میان امنیت اسرائیل و تعداد کارگران مهاجر برقرار گشته است.

صحبت درباره آزادسازی اقتصادی در سایه ایده‌آلهای صهیونیستی، نشانگر نوعی رابطه تجاری استعماری ضمنی و جابجایی بیشتر فلسطینی‌هاست. اسرائیل به علت ارزیابی موقعیت از قبل، قصد نداشت و ندارد که منطقه اطراف خود را به نوعی سوسیالیسم سوق دهد. چنین مفهوم‌بندی نادرست، ممکن است در زمان ایجاد اسرائیل وجود داشته است، اما در حال حاضر می‌توان نتایج را مشاهده نمود، یعنی عدم وجود یک فرآیند جهانشمول دموکراتیک شدن.

کافی است بگوئیم که در ۵۰ سال گذشته، اسرائیل این بهانه را برای رژیم‌های عربی به وجود آورده که به اتخاذ ژستی دفاعی بپردازند که در بسیاری از موارد مقدمه‌ای برای اعمال غیردموکراتیک توسط آنها بود. یکی از پیامدهای این امر، تضعیف توسعه مستقل جامعه مدنی در بیشتر کشورهای عربی بوده است. استدلالی که معتقد است مسأله امنیت اسرائیل می‌تواند دستاویزی برای هرگونه اقدامی در راستای روند غیرصهیونیستی شدن (dezionisation) توسط آن دولت باشد، به اندازه‌ای مزخرف است که نیازی به بحث درباره آن نیست.

چیزی که از این هم بیشتر پوچ و مزخرف است، این تصور است که یک اسرائیل صهیونیست و تا حدی دموکراتیک، از حقوق یک اقلیت در دنیای جانبداریها و نفرت، حمایت به عمل می‌آورد. این به هیچ وجه یک راه حل نیست، بلکه علاج مشکل با مشکلات بیشتر است.